پژوهشنامهٔ نقد ادبی و بلاغت، سال ۸، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸
(از ص ۱۷۹ تا ص ۱۹۷)

نام‌پژوهی *عبهرالعاشقین*

سیدمحمدفرید راستگوفر[۱]
دانش آموختهٔ دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان
سیدمحمد راستگو
دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان
تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۸/۱۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۱۱/۳

چکیده

نام‌پژوهی یا عنوان‌پژوهی، یعنی نقد و بررسی نام یک نوشته یا سروده، هرچند در ایران هنوز جایگاهی نیافته، میان فرنگیان و عرب‌ها پایگاه بلندی دارد و دربارهٔ آن و بر بنیاد آن پژوهش‌های بسیاری انجام گرفته‌است و می‌گیرد. در این گونه پژوهش‌ها، معنی نام، پیام آن و پیوند آن با متن و موضوع بررسی، و از رهگذر آن، راهی به درون متن گشوده می‌شود. با چنین نگاه و نگرشی، این پژوهش نام کتاب ارجمند روزبهان بقلی، *عبهرالعاشقین* را به نقد و بررسی گرفته‌است. پرسش بنیادین این است که معنی و پیام این نام چیست و با متن و موضوع کتاب چه پیوندی دارد؟ در پی پاسخ به این پرسش‌ها، پس از درآمدی دربارهٔ نام‌پژوهی، نام‌گذاری، گونه‌های روشن، تاریک و خاکستری نام، به شیوهٔ هرمنوتیکی، به‌ویژه تحلیل معنی‌شناختی واژهٔ «عبهر»، گمانه‌هایی پیشنهاد و گزارش شده‌اند؛ مانند اینکه روزبهان بر بنیادی ادبی و تشبیهی، کتاب خویش را باغ و بوستان یا گل و شکوفه‌ای پنداشته‌است که خواننده می‌تواند با تفرج در آن و تأمل در رنگ‌وبو و جلوه و جمال، یعنی مطالب و موضوعات آن با عشق، مسائل و مقولات آن هرچه بیشتر آشنا گردد و یا آن را همچون دستهٔ سوسن یا نیلوفری، به‌ویژه نرگسی پیشکش خوانندگان کرده‌است.

واژه‌های کلیدی: نام‌پژوهی، عنوان‌پژوهی، عبهر، روزبهان بقلی، *عبهرالعاشقین*.

---

۱. رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول: faridrastgoo@yahoo.com

Archive of SID
www.SID.ir

۱. مقدمه

عبهرالعاشقین نوشتهٔ روزبهان بقلی شیرازی، عارف بلندآوازهٔ سدهٔ ششم، یکی از نوشته‌های برجسته و ارجمند فارسی پیشامغول است که هم از نگاه عرفان و تصوّف و مسائل و مقولات وابسته بدان، و هم از نگاه سبک‌شناسی نثر فارسی جایگاهی بالا و والا دارد و شایان پژوهش‌ها و بررسی‌های گوناگون است. موضوع این کتاب پژوهیدنی، عشق است و یکی از نخستین نوشته‌های فارسی است که به‌گستردگی دربارهٔ عشق سخن گفته‌است و از دیدگاه‌های گوناگون بدان پرداخته‌است.

نثر کتاب، تصویری و شاعرانه و نیز سرشار از استعاره و کنایه، به‌ویژه تشبیه‌های پیاپی و زنجیره‌ای است و همین‌ها زمینه شده تا دریافت خواستهٔ گوینده دشوار و دیریاب گردد و بهره‌مندی خواننده از کتاب کاهش پذیرد؛ نکته‌ای که در جای خود باید بدان پرداخته شود و اینک خواستهٔ ما نیست. بررسی اینک ما دربارهٔ نام کتاب است. *عبهرالعاشقین*، نامی که با همهٔ زیبایی و تازگی، و با همهٔ ساده‌نمونی، چنان‌که خواهیم دید، نامی دشوار است و خواستهٔ گوینده از آن و نیز پیوند آن با موضوع و محتوای کتاب چندان روشن نیست و پرسش بنیادین این پژوهش همین است که چرا روزبهان چنین نامی بر کتاب خود نهاده‌است و این نام گویای چیست و با متن و محتوای کتاب چه پیوندی دارد؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، به شیوهٔ تحلیلی توصیفی، پس از درآمدی دربارهٔ «نام» کتاب و پیوند آن با موضوع و محتوا، خواهیم کوشید بر بنیاد معانی و کاربردهای واژهٔ «عبهر» در زبان فارسی، گمانه‌هایی را دربارهٔ معانی ترکیب «*عبهرالعاشقین*» به شیوه‌ای هرمنوتیکی پیش روی خواننده نهیم و پیوند هر یک از این گمانه‌ها را با موضوع کتاب روشن سازیم.

۲. نام و عنوان کتاب

از یک نگاه، نام‌گذاری شگرف‌ترین ویژگی آدمی است و سخن خداوند در داستان آفرینش که فرمود: ﴿**وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسمَاءَ کُلَّهَا**: همهٔ نام‌ها را به آدم آموخت﴾ (البقره/ ۳۱)، گزارشی از همین ویژگی شگرف است که در معنی گستردهٔ خود، کم‌وبیش همان زبان و توانایی آدمی بر سخن گفتن است؛ چیزی که با اندیشه و اندیشیدن، یعنی ویژگی شگرف دیگر آدمی، پیوندی چنان استوار دارد و می‌توان هر دو را پشت و روی یک سکّه شمرد. از همین روست که از دیرباز فیلسوفان و اندیشمندان، انسان را «حیوان ناطق» گفته‌اند و «نطق = اندیشه» را ویژگی بنیادی و «فصل ممیّز» او شمرده‌اند.

Archive of SID

www.SID.ir

آری، نام‌گذاری در معنی گستردهٔ خود، همان زبان است؛ چراکه زبان از واژه‌ها پدید می‌آید و واژه‌ها چیزی نیستند جز نام‌هایی که آدمی بر چیزها نهاده‌است. گرچه در دستور زبان، نام/ اسم یکی از گونه‌های واژه است، از نگاهی فراخ‌تر، واژگان همه از هر رده و رستهٔ دستوری که باشند (اسم، فعل، حرف، صفت و...) در بنیاد خود نام‌هایی برای پدیده‌ای رفتاری، معنایی، مفهومی، پیوندی و ... هستند.

بر بنیاد این توانایی، یعنی زبان و نام‌گذاری، آدمی برای هر چیز نامی می‌گزیند و می‌گذارد و با این گزینش و گذارش به هر چیز هویت و شخصیت می‌بخشد و آن را از دیگر چیزها جدا می‌سازد و این زمینه را فراهم می‌سازد تا دیگران از رهگذر همین نام، آن چیز را بشناسند و درک و دریافتی از آن به دست آورند، به سراغ آن روند، با آن پیوند یابند و دربارهٔ آن گفت‌وگو و پرس‌وجو کنند. اگر پدیده‌ها نام و در پی آن، هویتی ویژه و جدا از دیگر پدیده‌ها نمی‌داشتند و با این نام و شناخت بستر شناخت و آگاهی ما را فراهم نمی‌ساختند، بی‌گمان یا راه شناخت و آگاهی یکسره بسته، و یا بسیار تنگ و تاریک و دشوار و دیریاب بود.

باری، نام‌گذاری جز این معنی گسترده که روی دیگر سکّهٔ زبان است و همهٔ گونه‌های واژه، اعمّ از اسم، فعل، حرف، صفت و... را فرامی‌گیرد، معنی بسته‌تری نیز دارد. این معنی بسته‌تر که شناخته‌تر نیز هست و بیشتر از نام و نام‌گذاری همین معنی خواسته و دریافته می‌شود، نام‌گذاری برای پدیدارهای اسمی است: آدمیان، گیاهان، ستارگان، خوردنی‌ها، پوشیدنی‌ها، جای‌ها و... و نه پدیدارهای فعلی، وصفی، حرفی و...؛ یعنی تنها چیزهایی را فرامی‌گیرد که واژهٔ نشانگر آن‌ها در دستور زبان «اسم» (= نام) نامیده می‌شود و آنچه را واژگان نشانگر آن‌ها، فعل، صفت، حرف و... خوانده می‌شود، فرانمی‌گیرد.

به گمان بسیار، در گذشته‌های دور، این گونه نام‌گذاری بر پیوندی راستین و استوار میان نام و نامیده (= اسم و مسمی) بنیاد داشته‌است؛ یعنی نام هر چیز برگرفته از ویژگی‌های همان چیز بوده‌است و از همین روی، آن چیز را آینگی می‌کرده‌است و می‌شناسیده‌است؛ به سخن دیگر، نام و نامیده با یکدیگر پیوندی چنان آشکار و استوار داشته‌اند که از یک سو، مردم از رهگذر نام به نامیده پی می‌برده‌اند و در آینهٔ نام، سیمایی از نامیده را می‌دیده‌اند و از دیگر سو، درمی‌یافته‌اند که چرا چنین نامی بر چنان نامیده‌ای نهاده شده‌است، گذشته از اینکه با گذر دور و دراز زمان و دگرگونی بسیار واژه‌ها و نام‌ها، امروزه این آینه‌ها تیره شده‌اند و دریافت پیوند نام‌ها با نامیده‌ها چه بسا دشوار و دیریافتنی

Archive of SID

www.SID.ir

و گاه نایافتنی شده‌است. همچنین، بگذریم که این شیوه کم‌کَمَک سُستی پذیرفت و نام‌گذاری، بیشتر قراردادی شد، به‌ویژه در روزگار ما بنیادی خیالی، سلیقه‌ای، تبلیغی، تزئینی و فانتزی یافت؛ چنان‌که دیگر کمتر نامی است که نامیده را آینگی کند و با آن پیوند استوار و آشکار داشته باشد. باری، از نمونه‌های چشمگیر این گونه نام‌گذاری که خود خواهان پژوهشی گسترده و به‌سامان است، نام‌گذاری کتاب، نوشته و سروده است که با این پژوهش ما در پیوند است و اینک گزارشی دربارهٔ آن تقدیم می‌شود.

۳. نام و عنوان کتاب

کتاب مانند هر پدیدار اسمی دیگر، نامی دارد و به گواهی تاریخ، نویسندگان و شاعران از دیرباز بر نوشته‌ها و سروده‌های خود نام می‌نهاده‌اند و بدین شیوه به نوشته و سرودهٔ خود هویت و شخصیتی جدا می‌بخشیده‌اند و اگر گاهی خود چنین نمی‌کرده‌اند، بعدها دیگران بر کتاب آن‌ها نامی می‌نهاده‌اند. تا همین تازگی‌ها، نام کتاب مانند دیگر نام‌ها، تنها نام، یعنی نشانه و شناسنامهٔ کتاب بود و کاربردی ابزاری برای شناسایی و جداسازی داشت. اما چندی است که از نگاه ناقدان، نام کتاب جز کاربرد ابزاری آن، بخشی از هویت کتاب شمرده می‌شود و نقد و بررسی کتاب چه بسا با درنگ و تأمل در نام و کاوش و پژوهش آن آغاز می‌شود. البته این گونه نقد و بررسی که می‌توان آن را «نام‌پژوهی» یا «عنوان‌پژوهی» تیترولوژی[1] نامید، در ایران و میان پژوهشگران فارسی‌زبان هنوز جایگاهی نیافته‌است و کمتر به آن پرداخته می‌شود، اما در میان فرنگیان و عرب‌ها جایگاهی ویژه دارد؛ چنان‌که دربارهٔ آن و بر پایهٔ آن، پژوهش‌ها انجام گرفته‌است و کتاب‌ها و مقاله‌ها نوشته شده‌است؛ برای نمونه:

ـ *عتبات (جیرار جینت مِنَ النص إلی المناص)* از عبدالحق بلعابد.

ـ *مدخل إلی عتبات النص* از عبدالرّزاق بلال.

ـ *سیمیوطیقا التواصل والعنوان* از مفید فکری الجزار.

ـ *سیمیوطیقا العنونة* از جمیل الحمداوی.

ـ *الإتّجاهات السیمیوطیقیة* از جمیل الحمداوی.

ـ *سیمیوطیقا العنوان فی شعر عبد الوهاب البیاتی* از عبدالنّاصر حسن محمد (۲۰۰۲م.). قاهره: دار النهضة العربیة.

1 . Titrologie

Archive of SID

www.SID.ir

در فارسی جز گزارشی کوتاه از بابک احمدی در بررسی دیدگاه‌های ژنت در کتاب *ساختار و تأویل متن* (ر.ک؛ احمدی، ۱۳۸۰: ۳۲۳) و مقالهٔ «بررسی و تحلیل عنوان کتاب‌ها و سروده‌های مهدی اخوان ثالث» از طاهرهٔ قاسمی دورآبادی اثر دیگری مشاهده نشد.

از پیش‌گامان نام‌پژوهی، ناقد نامدار فرنگی، ژرار ژنت است که در کتاب خود *آستانه‌ها*، به‌گستردگی و تیزبینی دربارهٔ نام کتاب و جایگاه آن در نقد سخن گفت. هم‌گام با او، به‌ویژه پس از او، پژوهشگران دیگری نیز بدین زمینهٔ پژوهشی روی کردند و آن را از دیدگاه‌های گوناگون به‌خوبی بررسی کردند؛ چنان‌که دیری نگذشت که نام‌پژوهی و نام‌کاوی کتاب، نه‌تنها یکی از زمینه‌های بنیادین پژوهش‌های نقدی شد که از این چارچوبه فراتر رفت و با نام پیرامتنی[1] دیگر ویژگی‌ها و وابسته‌های کتاب را نیز فراگرفت؛ چه ویژگی‌ها و وابسته‌های درون‌کتابی که با کتاب همراه هستند؛ مانند: جلد، رنگ جلد، طرح جلد، قطع، شناسنامه، تقدیم‌نامه، معرفی ناشر، عناوین داخلی، صفحه‌بندی، نوع قلم، چیدمان بخش، باب‌ها و... ، چه ویژگی‌ها و وابسته‌های برون‌کتابی که با کتاب همراه نیستند و بیرون از آن جای دارند، اما دربارهٔ کتاب هستند و با آن پیوند دارند؛ مانند: مصاحبه و گفتگو با نویسنده، یا نقد و بررسی‌های نوشتاری و گفتاری که از سوی دیگران در روزنامه‌ها، مجله‌ها، صدا و سیما و... دربارهٔ کتاب انجام گرفته‌است و یا موارد دیگر. گاهی این وابسته‌ها را «آستانه‌های متن» نامیده‌اند و دریچه‌هایی که خواننده یا ناقد از رهگذر آن‌ها با متن پیوند می‌یابد و پیش از خواندن متن، از این پنجره‌ها به متن می‌نگرد و گمانه‌هایی می‌زند و دریافت‌هایی به دست می‌آورد. در عربی، این آستانه‌ها را «عتبات النّص» (= آستانه‌های متن) نامیده‌اند و با گسترشی که به معنی متن داده‌اند، «متن موازی» نیز نامیده شده‌اند؛ یعنی متنی که به موازات و هم‌گام با متن اصلی، آگاهی‌هایی به خواننده و ناقد می‌دهد (برای گزارش بیشتر، ر.ک؛ بلعابد، ۱۴۲۹ق.: ۴۱ـ۵۰ و حمداوی، ۲۰۱۵م.: ۷ـ۲۹).

بحث و بررسی دربارهٔ نام و عنوان کتاب‌ها از دیدگاه‌های گوناگون، بررسی و پژوهش تازه و سودمندی است که اینجا مجال آن نیست و باید در جستارهایی دیگر بدان پرداخت. در اینجا، به همین اشارت بایسته بسنده می‌کنیم که نام‌های کتاب‌ها را از دیدگاه پیوندی که با موضوع و محتوای کتاب دارند، می‌توان به سه گونه بخش کرد: روشن، تیره و خاکستری که البته هر یک از این گونه‌ها خود طیفی از کمترین تا بیشترین را فرامی‌گیرند. اینک گزارشی کوتاه دربارهٔ این گونه‌ها:

1 . Paratextualite

Archive of SID

www.SID.ir

۳ـ۱. نام‌های روشن

نام روشن، نامی است که آشکارا موضوع و محتوای متن را آینگی کند؛ چنان‌که هر کس با دیدن، خواندن و شنفتن آن، بی‌درنگ و درایت دریابد که کتاب در چه زمینه‌ای است و به چه موضوعات و مسائلی پرداخته‌است؛ نام‌هایی چون: *طبقات الصوفیه*، از عبدالرّحمن سلمی، *التعرف لمذهب أهل التصوف* از کلابادی، *مفردات القرآن* از راغب اصفهانی، *مولوی چه می‌گوید* از جلال‌الدّین همایی، *شعر معاصر عرب* از شفیعی کدکنی و... . می‌بینیم که این نام‌ها به‌روشنی نشان می‌دهند در چه زمینه‌ای نوشته شده‌اند و از چه سخن می‌گویند.

۳ـ۲. نام‌های تیره

نام تیره، نامی است که وارونهٔ نام روشن، با موضوع کتاب پیوند آشکاری ندارد و به خودی خود محتوای کتاب را نشان نمی‌دهد؛ چنان‌که تا کسی کتاب را وارسی نکند و نظر و گذری در آن ننماید، از نام آن نمی‌تواند موضوع و مطالب آن را دریافته یا حتّی گمان زند؛ نام‌هایی چون: *الطواسین* از حلاج، *عقل سرخ* از سهروردی، *مصیبت‌نامه* و *مختارنامه* از عطار نیشابوری، *فرار از مدرسه* از زرین‌کوب، *نوشته بر دریا* از شفیعی کدکنی و... . گمان نمی‌رود که کسی تنها از رهگذر نام *مصیبت‌نامه*، *نوشته بر دریا* یا... بتواند گمان کند که این کتاب‌ها در چه زمینه‌ای است.

۳ـ۳. نام‌های خاکستری

نام خاکستری، نامی است میانهٔ روشن و تیره، و نه بدان روشنی و نه بدین تاریکی است. از همین روی، بی‌آنکه به‌روشنی موضوع و محتوای خود را نشان دهد، زمینه‌ای برای گمانه‌هایی کم‌وبیش نزدیک و درست می‌شود. بگذریم که این نام‌های خاکستری و تاریک‌روشن، گاه تیرگی آن‌ها بیش و بیش‌تر می‌شود، تا آنجا که با نام‌های تیره هم‌پهلو می‌نشینند و گاه روشنی آن‌ها تا آنجاست که با نام‌های روشن همسایه می‌گردند؛ نام‌هایی چون: *کشف‌المحجوب* از هجویری، *منطق‌الطیر* از عطار نیشابوری، *پله‌پله تا ملاقات خدا* از زرین‌کوب و *عبهرالعاشقین*.

گفتنی است که خاستگاه این بخش‌بندی، یعنی روشنی و تیرگی نام‌ها بیش از هر چیز خواستهٔ گوینده است که گاه ابزاری و گاه هنری است؛ یعنی نویسنده از نامی که بر نوشتهٔ خویش می‌نهد، گاهی تنها کارکردی ابزاری می‌خواهد و در واقع، می‌خواهد آن نام به نوشتهٔ او هویت بخشد، شناسنامهٔ آن باشد و به‌روشنی موضوع و محتوای آن را به خواستاران و خوانندگان نشان دهد. با چنین انگیزه و خواسته‌ای، ناگزیر نامی روشن و گویا

Archive of SID

www.SID.ir

برای آن برمی‌گزیند؛ مثل: *طبقات‌الصوفیه*، *عقلاءالمجانین*، *معجم‌البلدان*، *تاریخ تصوف*، *غزالی‌نامه*، *احوال و آثار عطار* و... . اما گاهی جز این کارکرد ابزاری، کارکردی ادبی، هنری و زیباشناختی نیز می‌خواهد. اینجاست که بسته به زمینه‌ها و انگیزه‌های ذهنی، ذوقی، زیستی، زمانی و سلیقگی خویش، نامی که برمی‌گزیند، جز اینکه شناسنامهٔ کتاب او می‌شود، نقش یک تصویر هنری و شاعرانه را بازی می‌کند؛ تصویری که هم ذهن و ذوق را به کندوکاو وامی‌دارد و هم از لذتی هنری و زیباشناختی بهره‌مند می‌سازد؛ تصویری که گاه چنان خیالی، نازک و فانتزی است که پیوند آن با موضوع و محتوا از مو باریک‌تر است، به گونه‌ای که حتّی با آگاهی از موضوع و محتوا نیز نمی‌توان پیوندی آشکار میان نام و نامیده یافت و گاهی بدین باریکی و تاریکی نیست؛ چنان‌که اگر خواننده در برخوردهای نخستین نتواند از نام به موضوع یا پیوند میان نام و موضوع راه یابد، با درنگ، تأمّل و تورّق، و با جستجو و پرس‌وجو از تاریکی بیرون می‌آید، به گونه‌ای که هم پیوند میان نام و نامیده و هم راز نام‌گذاری را درمی‌یابد.

گاهی نیز نویسنده این هر دو شیوه را می‌آمیزد؛ یعنی برای نوشتهٔ خویش نامی هنری و ادبی برمی‌گزیند و برای اینکه بدان روشنی و آشکاری ببخشد، افزونه‌ای توضیحی و تفسیری بدان می‌افزاید؛ برای نمونه، همین روزبهان بقلی تفسیری عرفانی بر *قرآن* نوشته‌است و نام زیبا، شاعرانه و هنری *عرایس البیان* را بر آن نهاده‌است؛ نامی که به‌تنهایی تیره است و نشانگر موضوع خود نیست. از همین روی، افزونهٔ توضیحی «*فی حقایق القرآن*» را بدان افزوده‌است و بدین شیوه آن را از تیرگی درآورده تا بتواند به‌روشنی نشانگر موضوع خود باشد.

باری، روزبهان از آنجا که ذهن و ذوقی هنری و شاعرانه دارد، از آن دست نویسندگان است که در نام‌گذاری نوشته‌های خویش، کارکردهای هنری و زیباشناختی را نیز پیش چشم داشته‌است و جز *شرح شطحیات* که نامی روشن، بی‌آرایه و بی‌پیرایه است، با ذوق‌ورزی و نکته‌سنجی بر دیگر نوشته‌هایش نام‌های ادبی و هنری نهاده‌است: *مشرب الارواح*، *کشف‌الأسرار و مکاشفات‌الأنوار*، *منطق الأسرار ببیان الأنوار* و...؛ نام‌هایی که اگر در آغاز نیز چندان گویا نباشند، که کم‌وبیش هستند، با آگاهی از موضوع، پیوند آن‌ها با کتاب آشکار می‌شود. در این میان، تنها نام *عبهرالعاشقین* است که تاریکی بیشتری دارد و دریافت پیوند آن با موضوع کتاب، درنگ و دقت بیشتری می‌خواهد. اینک گزارشی در این زمینه:

Archive of SID

www.SID.ir

۴. *عبهرالعاشقین*

چنان‌که یاد شد، *عبهرالعاشقین* از نام‌های خاکستری است که هرچند بخش دوم آن (العاشقین) نشان می‌دهد کتاب با عشق و عاشقان پیوند دارد، بخش نخست آن «عبهر» همهٔ نام را تیره‌گون و مه‌آلود نموده‌است و دریافت پیوند آن را با موضوع و محتوای کتاب دشوار ساخته‌است.

در واژه‌نامه‌های عربی و فارسی، چندین معنی برای «عبهر» آمده‌است که برخی وصفی و برخی اسمی هستند. از یک‌سو، در پیوند با انسان و حیوان صفت است، به معنی فربه، پرگوشت، درشت‌اندام، بلندبالا و... . همچنین، به معنی زیبا، نازک و خوش، و از سوی دیگر، اسم است و نام چند گل: نرگس، یاسمن، بستان‌افروز یا تاج‌خروس، سوسن و نیلوفر. اینک معانی آن از *لغت‌نامهٔ دهخدا*:

> «عبهر. [ع هَ] (ع ص) پرگوشت و بزرگ از مردم. (اقرب‌الموارد) (منتهی‌الارب). || اسب آکنده‌گوشت. (منتهی الارب) (آنندراج) (اقرب الموارد). || دراز، نازک و خوش‌تن از هر چیزی. (منتهی‌الارب). || (اِ) نرگس. || یاسمین. || بستان‌افروز. (اقرب‌الموارد) (منتهی‌الارب) (آنندراج). || نرگس که در میان آن زرد باشد، به خلاف شهلا که سیاه باشد (غیاث‌اللغات) (مهذب‌الأسماء)» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۰/ ۱۵۷۴۰).

در *لغت‌نامهٔ دهخدا* از نیلوفر و سوسن یاد نشده‌است. نیلوفر را از *تکملة‌الأصناف* آورده‌ایم که در آن چنین آمده‌است: «العبهر: نرگس، و العبهر ایضاً بستان‌افروز، و یقال: نیلوپر» (کرمینی، ۱۳۸۵، ۱/ ۴۵۵)، و سوسن را از این گفتهٔ ابوریحان در *الصیدنة* گرفته‌ایم: «نرجس. ابوحاتم الرّازی: هو العبهر. و یقال العبهر هو السوسن. بناحیة شیراز ریحان یعرف بسوسن نرجس، ورقة مثل ورق السوسن و داخله مثل عین‌النرجس سواء» (بیرونی، ۱۳۷۰: ۶۰۵)؛ یعنی: ابوحاتم گفته: نرگس همان عبهر است. برخی نیز عبهر را سوسن گفته‌اند. در شیراز، گلی است که به نام سوسن نرگس زبانزد است. برگ‌های این گل چون برگ‌های سوسن است و درونش همانند چشم نرگس.

ابوریحان این گزارش دربارهٔ سوسن نرگس را بی‌کم‌وکاست در موضع دیگری نیز که از سوسن سخن می‌گوید، آورده‌است و افزوده: «العبقر السوسن الأبیض الطیب الریح» (همان: ۳۵۴)؛ یعنی عبقر سوسن سفید خوشبوست. به گمان بسیار، «عبقر» لهجه و گویشی از عبهر است و به گمان کمتر تصحیف و دگرگشت آن است. پشتوانهٔ این پنداشت آن است‌که در برخی فرهنگ‌نامه‌های عربی، مانند *لسان‌العرب*، همان گونه که یکی از معانی «عبهر»، نرگس آمده‌است (العبهر: النرجس)، یکی از معانی «عبقر» نیز نرگس است (العبقر هو

Archive of SID

www.SID.ir

النرجس) و دگرگونی «ق» به «ه» و «ه» به «ق» در دگرگونی‌های لهجه‌گانی و گویشی پدیده‌ای شایع و شناخته است.[۱]

اما کاربرد واژه در متون فارسی نشان می‌دهد که فارسی‌زبانان این واژه را بیشتر در معنی اسمی و گل و گیاهی آن و بیشتر در معنی نرگس به کار برده‌اند و گویا هرگز آن را در معانی وصفی فربه، درشت‌اندام، بلندبالا و... به‌کار نبرده‌اند؛ برای نمونه، در بیت‌های زیر از آن معنی گل و گیاه خواسته شده‌است:

«زِ رویت باغ و عبهر می‌توان کرد زِ زلفت مشک و عنبر می‌توان کرد»
(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۱۴۶)

«ای آسمان، ای آسمان، حیران‌تر از نرگس شوی
چون خاک را عنبر کنم چون خار را عبهر کنم»
(همان: ۵۹۲)

«چو در مجلس آیم، شراب است و نقل
چو در گلشن آیم، بُوَد عبهر او»
(همان: ۷۶۸)

«ای دلبری که ساقی و مطرب فنا شدند
تا تو نقاب از رخ عبهر گرفته‌ای»
(همان: ۸۵۷)

ـ «صفاء سرّ این چنین صدیقان بر هر خاری که تابد، عبهر دین شود، اگر بر مطیع تابد، مقبول گردد و اگر بر عاصی تابد، مغفور گردد» (میبدی، ۱۳۵۷: ۱ /۳۱۹).

ـ «چون زمین نرم باشد و تربت خوش، و طینت قابل، تخم جز شجرهٔ طیبه از آن نروید و جز عبهر عهد بیرون ندهد» (میبدی، ۱۳۵۷: ۳/ ۶۴۲).

ـ «عبهر لطف و ریحان فضل در روضهٔ دل دوستان برویانیدی» (میبدی، ۱۳۵۷: ۳/ ۵۶۵).

در همهٔ این نمونه‌ها، حال و هوای سخن نشان می‌دهد که عبهر بیش از آنکه نرگس یا سوسن یا نیلوفر باشد، گل و سبزه است.در بیت‌های زیر نیز معنی نرگس می‌دهد:

«بی زر و سیمی ای برادر از آنک شوخ‌چشمیت نیست چون عبهر»
(سنایی غزنوی، ۱۳۶۲: ۲۵۵)

«راست چون ساقی تو بر کف دست جام زرین نهد همی عبهر»
(سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۳۰۵/۱)

«در چمن هر کو چو من سرمست و حیران آمده
جام زرین بر کف سیمین عبهر یافته»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۶۹: ۷۵۴)

Archive of SID

www.SID.ir

نشان اینکه عبهر در این بیت‌ها به معنی نرگس آمده، همراهی آن با زر و سیم است که اشارتی به گلبرگ‌های سفید (سیم) و دایرهٔ زرد (زر) میانین نرگس دارند؛ چیزی که بنیاد بسیاری از تصویرهای شاعرانه دربارهٔ نرگس است؛ مانند این بیت زیبا و زبانزد خواجه:

«رسید موسم آن کز طرب چو نرگس مست نهد به پای قدح هر که شش دِرَم دارد»

که «قدح» همان دایرهٔ زرین و زرد میان نرگس و «شش دِرَم»، شش گلبرگ سیمین و سفید پیرامون آن است:

«رخسار و چشم و زلف تو در بوستان حُسن برده‌است از شکوفه و شمشاد و عبهر آب»
(رشید وطواط، ۱۳۳۹: ۶۲)

«تا همه روی است یارم همچو گل من همه دیده چو عبهر مانده‌ام»
(سنایی غزنوی، ۱۳۶۲: ۳۵۸)

«کهسار پُر زلفین معشوقان و پُر دیده همه زلفین زِ سنبل ها، همه دیده زِ عبهرها»
(منوچهری دامغانی، ۱۳۷۰: ۳)

«تبارک‌الله از آن قادری که قدرت او دهان و دیده نماید زِ عبهر و فستق»
(انوری، ۱۳۶۴: ۱/ ۲۷۳)

«زان کز برای دیدن گل‌های معرفت در باغ فکر دیده گشاده چو عبهرم»
(انوری، ۱۳۶۴: ۳۲۷/۱)

در همهٔ این نمونه‌ها، همراهی و پیوند عبهر با چشم یا دیده، نشانی است بر اینکه در معنی نرگس به‌کار رفته‌است و پیوند تشبیهی و استعاری نرگس با چشم بر همگان آشکار است.

اینکه عبهر نام چند گل بوده‌است (نرگس، یاسمن، بستان‌افروز، سوسن و نیلوفر)، از یک سو، نشانگر ابهام و تاریکی این نام است و اینکه درست نمی‌دانسته‌اند نام چه گلی است و از همین روی، آن را نام چند گل پنداشته‌اند، شاید نیز هر یک از این نام‌ها در جایی ویژه به‌کار می‌رفته‌اند. از سوی دیگر، این چندگونگی می‌تواند نشانگر این باشد که شاید در روزگاران پیشین، عبهر نام گلی ویژه نبود، بلکه به معنی گل، گیاه و سبزه بوده‌است؛ مانند «ریحان»[۲] و کم‌کَمَک گسترهٔ کاربردی آن تنگ شده، به یک یا چند گل ویژه گشته‌است. این گمانه از یک سو، سخن برخی از فرهنگ‌نامه‌ها را پشتوانه دارد؛ مانند این سخن *لسان‌العرب* زیر «عبهر» که «و قیل: هو نبت»؛ یعنی: «و گفته‌اند: عبهر گیاهی است». همچنین، این سخن او زیر «عبقر» (و عبقر به گمان بسیار، گویشی از عبهر است): «و العبقر اول ما ینبت مِن أصول القصب و نحوه و هو غضّ رخص»؛ یعنی: «عبقر، نخستین جوانه‌های نرم و نازک، تر و تازه‌ای است که از ریشهٔ نی و... سر بر می‌کشد». افزون بر

Archive of SID

www.SID.ir

این، سخنان او زیر «عنقر» و «عنقز» که هر دو به گمان بسیار تصحیف و تحریف عبقرند: «کلّ أصل نبات أبیض: ریشه و جوانهٔ سفید هر گیاهی»: «اصل البقل و القصب و البردی مادام ابیض مجتمعاً و لم یتلوّن بلون و لم ینتشر: ریشه و جوانهٔ سفید، ناشکفته و رنگ‌نگرفتهٔ سبزیجات، نی و پاپیروس؛ اصل القصب الغض = ریشه و جوانهٔ تر و تازهٔ نی و نی‌گونه‌ها». و از این‌ها آشکارتر، سخن حاجب خیرات که عبهر را تنها گل معنی کرده و عبقری را جامهٔ سبز (ر.ک؛ حاجب خیرات، ۱۳۵۲: ۱۸۷ـ۱۸۸). این گمانه را برخی از کاربردهای واژه در سخن پیشینیان که نمونه‌هایی از آن را کمی پیش از این آوردیم، پشتیبانی می‌کند.

باری، اگر این گمانه‌ها درست هم نباشد و عبهر از همان آغاز نام یک یا چند گل ویژه باشد، باز هم کاربرد آن در معنی گل، شکوفه و سبزه کاربردی درست و روا خواهد بود؛ چراکه بر بنیاد مجاز خاص و عام (خاص را گفتن و عام را خواستن) که یکی از شیوه‌های شناخته و پذیرفتهٔ مجاز است، به‌آسانی می‌توان عبهر را که نام گل یا گل‌هایی ویژه است، در معنی گل، شکوفه و سبزه به‌کار برد. بر این بنیاد، نخستین گمانه دربارهٔ *عبهرالعاشقین* این می‌تواند باشد که روزبهان عبهر را در این نام به معنی گل و سبزه به‌کار برده‌است و نام‌گذاری کتاب با بهره‌گیری از نام گل، سبزه و شکوفه، از دیرباز شیوه‌ای شناخته بوده‌است و در نام‌هایی از این دست، پیشینه و پسینه دارد: *الزهرة* (ابن‌داوود اصفهانی)، *زهر الآداب* (ابراهیم‌بن علی حصری،)، *زهر الربیع* (نعمت‌الله جزایری)، *أزهار الأفکار فی جواهر الأحجار* (احمدبن یوسف تیفاشی)، *الأزهار* (تاج‌الدّین اسفراینی)، *ازهار گلشن در شرح گلشن راز* (گلشنی بردعی)، *ریحان القلوب فی التوسل إلی المحبوب* (یوسف‌بن عبدالله کورانی)، *ریحانة الأدب بل حانة الأدب* (احمدبن محمد خفاجی)، و... . در همهٔ این نام‌ها که بنیادی تشبیهی و استعاری دارند، نویسنده از این روی که گل پدیده‌ای زیبا، لطیف، خوش‌رنگ‌وبو، دلپذیر و تماشایی است، کتاب خود را گلی، دسته‌گلی، شکوفه‌ای، سبزه‌ای پنداشته‌است که دل، دید، حس و هوش خواننده را صفا و تازگی می‌بخشند. با چنین نگاهی، *عبهرالعاشقین* یعنی «گل و شکوفهٔ عاشقان»؛ گل و شکوفه‌ای که عاشقان می‌توانند آن را در دست گیرند، ببویند، ببینند و از رنگ‌وبوی، تازگی و طراوت آن، یعنی مطالب و مسائل آن بهره‌ها برند و دل و دماغ خود را خوش کنند. این معنی را سخن خود روزبهان در آغازهٔ کتاب می‌تواند پشتیبانی کند؛ آنجا که دربارهٔ انگیزهٔ خود از نوشتن این کتاب سخن می‌گوید و در پایان می‌افزاید:

Archive of SID

www.SID.ir

«فصنفتُ کتاباً فی بیان العشق الإنسانی والرّبانی، بعون الله و حُسن تأییده، لیکون للمحبّین والعاشقین نزهة الأنس والریحان مِن حظیرة القدس و سمیتُه *عبهرالعاشقین*: با یاری خدا و پشتیبانی او کتابی دربارهٔ عشق انسانی و خدایی نوشتم تا برای دوستداران و عاشقان گلگشت اُنس و سبزه و شکوفه‌ای از باغ ملکوت باشد و آن را *عبهرالعاشقین* نامیدم» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۱۲).

به‌ویژه عبارت «الریحان مِن حظیرة القدس» (ریحانی از بارگاه قدس و باغ ملکوت) نشان می‌دهد که روزبهان از «عبهر»، ریحان، یعنی سبزه و شکوفه می‌خواسته است. هرچند در پایانهٔ کتاب، در عبارت «ای عبهر صفت چشم تو» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۱۴۷)، از آن «نرگس» را خواسته‌است.

از سوی دیگر، از آنجا که می‌توان بر بنیاد مجاز حال و محل (چیزی را که در جایی جای دارد، گفتن و جایگاه آن را خواستن) یا مجاز جزء و کُل (بخشی از چیزی را گفتن و همهٔ آن چیز را خواستن) عبهر را در معنی «باغ و گلستان» نیز به‌کار برده‌است، دومین گمانه این می‌تواند باشد که روزبهان از *عبهرالعاشقین*، باغ و گلستان عاشقان را خواسته‌است، به‌ویژه که نامگذاری کتاب با واژه‌هایی که به معنی باغ و بوستان هستند، شیوه‌ای بسیار شایع و شناخته بوده‌است و از دیرباز کتاب‌هایی را می‌شناسیم که نام آن‌ها چنین بنیاد و بستری دارد؛ کتاب‌هایی چون: *حدیقةالحقیقة* (سنایی غزنوی)، *روضةالفریقین* (ابوالرّجاء شاشی عمرکی)، *روض‌الجنان* (ابوالفتوح رازی)، *روضةالأنوار* (خواجوی کرمانی)، *روضات‌الجنات فی اوصاف مدینة هرات* (معین محمد اسفرازی)، *روضات‌الجنان و جنات‌الجنان* (درویش حسین حافظ قزوینی)، *گلشن راز* (محمود شبستری) و از همه شناخته‌تر، *گلستان* و *بوستان* سعدی. پیداست که این گونه نام‌ها نیز بنیادی تشبیهی دارند و از آنجا که باغ و بوستان جای تفریح، تفرج و تماشاست، نویسندگان این‌گونه کتاب‌ها نوشتهٔ خود را باغ و بوستانی شمرده‌اند که خواننده می‌تواند در آن تفریح‌ها و تفرج‌ها کند و از گل، شکوفه، بوی و بهار آن‌ها، یعنی مطالب و موضوعات آن‌ها بهره‌ها اندوزد و نکته‌ها آموزد. با چنین نگاهی *عبهرالعاشقین*، یعنی باغ و بوستان عاشقان، باغی که عاشقان می‌توانند در آن به گل‌گشت‌ها روند و گل و لاله، نرگس و نیلوفر، سنبل و سمن، و سرو و سبزه‌های عشق، یعنی زیبایی‌ها، ظرافت‌ها، نغزی‌ها، نیکویی‌ها، طرفگی‌ها، شگرفی‌ها، شیرینی‌ها و شورهای آن را به تماشاها نشینند و از آن همه رنگ‌وبوی، طراوت و تازگی، نور و نوا، شور، سور و سرور، یعنی نکته‌سنجی‌ها، نغزگویی‌ها، هنرنمایی‌ها و بحث و

Archive of SID

www.SID.ir

بررسی‌های نویسنده، عشق و مسائل و مقولات آن را بیش و بیشتر بشناسند و با راز و نازها، چم و خم‌ها و فراز و نشیب‌های آن بیش و بیشتر آشنا گردند.

سرانجام، گمانهٔ سوم این است که روزبهان عبهر را نه با کاربرد مجازی در معنی گل و سبزه یا باغ و گلستان که با کاربرد حقیقی در معنی گلی ویژه، یعنی نرگس (یا بستان‌افروز، یا یاسمن، یا سوسن، یا نیلوفر و یا همهٔ این‌ها) به‌کار برده‌است و کتاب خویش را نرگسی (یا یاسمنی، یا بستان‌افروزی، یا سوسنی، یا نیلوفری) پنداشته‌است که بوییدنی، دیدنی، چشیدنی و تماشایی است و آن را چون دسته‌گلی پیشکش خوانندگان و خواستاران کرده تا خواننده آن را به دست گیرد و با درنگ و درایت و نیز همت و حوصله ببوید، بنگرد، بچشد، بِمَزَد و از برگ‌برگ آن و واژه واژهٔ آن و قال و حال آن، بهره‌ها اندوزد و نکته‌ها آموزد و حس و حال‌ها برد. نامگذاری کتاب با نام گلی ویژه، هرچند چندان شایع و شناخته نبوده، نمونه‌هایی داشته و دارد، مانند: *شقایق‌الأترنج فی دقایق البنج*[۳] و *ریح النسرین فی مَن عاش مِن الصحابة مأة و عشرین* هر دو از جلال‌الدّین سیوطی، *شقایق الأکم فی دقایق الحکم* از محمدبن الحنبلی، *الشقایق النعمانیة فی علماء الدولة العثمانیة* از طاش کبری‌زاده، *سنبلستان* از محمودمیرزا قاجار، *زعفران‌زار کشمیر* از میرزا محمدعلی کشمیری.

این گمانه‌های تأویلی و هرمنوتیکی، به جای خود درست، با این همه، این گمانه که روزبهان «عبهر» را در معنی «نرگس» به‌کار برده‌است، بر گمانه‌های دیگر پیشی و بیشی دارد و پشتوانه‌هایی آن را برتری می‌بخشد که آن پشتوانه‌ها عبارتند از:

۱. هرچند در فرهنگ‌نامه‌ها معانی گوناگونی برای عبهر آمده‌است، اما کاربرد واژه در متون فارسی نشان می‌دهد که شاعران و نویسندگان فارسی اگر نه همیشه، بیشتر و بیشتر آن را در معنی «نرگس» به‌کار برده‌اند. در کاربردهایی که به معنی «گل و گیاه» آمده‌است و ما پیش از این، نمونه‌هایی به دست دادیم نیز می‌تواند به معنی نرگس باشد و معنی گل و سبزه به شیوهٔ مجاز خاص و عام، برآمده از آن است. از این روست که در برخی از فرهنگ‌ها، مانند *مرآت‌الإصطلاح*، معین و... تنها معنی «نرگس» را برای آن یاد کرده‌اند.

۲. نرگس در شعر و ادب فارسی با چشم پیوند تشبیهی و استعاری بسیار آشکار و استواری دارد و شاعران و نویسندگان با بسامد بالایی هم آن را به شیوهٔ استعاره به جای چشم به‌کار برده‌اند، هم به شیوهٔ انسان‌انگاری آن را صاحب چشم، نگاه و نظر شمرده‌اند، هم آن را به چشم، یا چشم را بدان مانند کرده‌اند و هم... . عبهر نیز در ذهن و زبان شاعران و نویسندگان، درست همین جایگاه و کارکرد را دارد و با بسامد بسیار در پیوند با چشم به‌کار

Archive of SID

www.SID.ir

رفته‌است و این همانندی کاربردی، نشان آشکاری است بـر اینکـه آنـان عبهـر را همـان نرگس می‌دانسته‌اند.[۴]

۳. نرگس و عبهر، چنان‌که یاد شد، در شعر و ادب فارسی بیشتر نماد چشم هستند و چشم در جهان عشق و عاشقی، کاری‌ترین اندام و ابزار است. عشق برخاسته از حُسـن و جمـال است و آدمی با چشم است که حُسن و جمـال را درک و دریافـت مـی‌کنـد و در پـی آن، عاشق می‌شود. مگر نگفته‌اند: «هر آنچه دیده بیند، دل کنـد یـاد» و «تـا دیـده نبینـد، دل نخواهد». پس از عاشقی نیز بزرگ‌ترین خواهش و خواستهٔ عاشق نیز برترین بهره و لـذت او، دیدار یار است و گل‌گشت در باغ جمال او و نظربازی با روی و رخسار، بر و بالا، خد و قد او، و به دست مردم چشم از رخ او گل‌چیدن. از همین روست که نظر و نظربازی، دیده و دیدار و واژگان وابسته بدان‌ها، در زبان و جهان عشق، بیشترین بسامد را دارند. در عشق عرفانی نیز برترین آرزو و آرمان عارف عاشق، «ربّ أرنی أنظر إلیـک» اسـت و دیـدار یـار آسمانی با دیدهٔ دل، در دار و دیار مکاشفه و مثال، و تماشای جان جهان در جهان جان بـا چشم جان. از این روست که در سخن عارفان و متون عارفانه، «رؤیـت» و دیـدار یکـی از بنیادی‌ترین مسائل و مقولات است و گفتگو دربارهٔ آن از پربسامدترین است. همچنـین، از این روست که در نگاه و نگر آنان، هویت آدمی بیش از هر چیز به دید و دیدار بسته‌است:

«آدمی دید اسـت و بـاقی پوسـت اسـت　　دید آن است آن که دیـد دوسـت اسـت
چـون‌کـه دیـد دوسـت نَـبْوَد کـور بِـه　　دوسـت کـو بـاقی نباشـد دور بِـه»
(مولوی، ۱۳۷۵: ۱۴۰۶/۱)

برترین سفارش آنان، اینکه «در نظر رو، در نظر رو، در نظر» و از باورهای بنیادین آنان، این‌که «عمیت عین لاتراک» و:

«دیده را فایده آن اسـت کـه دلبـر بینـد　　وَر نبینـد چـه بُـوَد فایـده بینـایی را»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۵: ۱۹۸)
«سعدیا پیکر مصـنوع بـرای نظـر اسـت　　گـر نبینـی چـه بُـوَد فایـدهٔ چشـم بصـیر»
(همان: ۳۱۸)
«آن دوست کـه دیـدنش بیارایـد چشـم　　بـی‌دیـدنش از گریـه نیاسـاید چشـم
مـا را زِ بـرای دیـدنش باشـد چشـم　　گر دوست نبینـد بـه چـه کـار آیـد چشـم»
(منسوب به خرقانی، هدایت، ۱۳۸۸: ۴۲)[۵]
«مـا را زِ بـرای یـار بُـد دیـده بـه کـار　　اکنـون چـه کـنم بـه دیـده بـی‌دیـدن یـار»
(میبدی، ۱۳۵۷: ۶۲۷/۱)
«زِ بهر چیدن درد تـو دیـده مـی‌خـواهم　　وگرنـه دیـده نیایـد بـه هـیچ کـار مـرا»
(خوارزمی، ۱۳۸۴: ۱۸۶/۱)

Archive of SID

www.SID.ir

سرانجام، برترین عیش و کام آنان، تجربه‌های شاد و شیرینی است که در باغ ملکوت و گلشن قدس، هنگام دیدار یار آسمانی آزموده‌اند و روزبهان از کسانی است که به گفتهٔ خودش، این گونه آزمون‌های شگرف و شیرین را بسیار آزموده‌است و گزارش‌های بسیاری از آن‌ها در نوشته‌های خویش به دست داده‌است.

۴. خود روزبهان نیز در پایانه‌های کتاب، در عبارتِ «این بود که گفتیم قصّهٔ عاشقان روحانی و ربانی، ای عبهر صفت چشم تو، سرِّ افعال در روی تو...» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۱۴۷) عبهر را با چشم پیوند داده‌است و این خود نشانی می‌تواند بود بر اینکه عبهر در ذهن و زبان او نیز همان نرگس است.

۵. نرگس جز اینکه نماد چشم است و چشم، برترین اندام و ابزار عاشقی، نماد عاشق نیز هست. عاشقی که همه تن چشم است و تا بزاد و بشد، چشم بر هم ننهاد و از نظربازی و عاشقی دست نشست:

«نرگس نگر چگونه همی عاشقی کند — بر چشمکان آن صنم خلّخی‌نژاد
گویی مگر کسی بشد از آب زعفران — انگشتْ زرد کرد و به کافور برنهاد»
(کسایی، ۱۳۸۲: ۳۳)

۶. روزبهان، شیرازی است و نرگس از دیرباز با شیراز پیوند سخت و ستواری داشته‌است؛ چنان‌که هنوز نیز نام نرگس با شیراز همراه است و «نرگس شیراز» شناخته‌ترین گونهٔ نرگس است و کاشت و برداشت آن در شیراز و شهرهای دیگر استان فارس، به‌ویژه کازرون رونق بسیار دارد و از پشتوانه‌های برتر اقتصادی و گردشگری این استان است. پیش از این نیز از زبان ابوریحان خواندیم که گونهٔ ویژه‌ای از نرگس به نام سوسن نرگس در شیراز زبانزد است و اینک همان نکته از زبان نویسندهٔ ناشناختهٔ *حدودالعالم*: «و اندر وی (شیراز)، یک گونه اسپرغم است، سوسن‌نرگس خوانند. برگش چون برگ سوسن است و میانه چون نرگس» (*حدودالعالم*، ۱۳۶۲: ۱۳۱). افزون بر این، روزبهان چنان‌که پسوند نامش نشان می‌دهد و در زندگی‌نامه‌های او نیز آمده، بقلی یعنی سبزی‌فروش بوده‌است و با گل، گیاه و سبزه سروکار داشت و نرگس شیراز را خوب می‌شناخت.

۷. *عبهرالعاشقین* ترکیبی ادبی و شاعرانه است و در میان گل‌های گوناگون، نرگس گلی است که بر بنیاد ساخت، صورت، شکل، شمایل، رنگ‌وبو و دیگر ویژگی‌هایش، آماده‌ترین زمینه برای تصویرهای ادبی و شاعرانه است و به گمان بسیار، بیشترین کارکرد ادبی را دارد؛ چنان‌که جز تصویرهای پرشمار و گوناگونی که از آن در دفتر و دیوان‌های فارسی هست، شاعرانی چون کمال اسماعیل (ر.ک؛ اصفهانی، ۱۳۴۸: ۱۰۱)، سلمان ساوجی (ر.ک؛

Archive of SID

www.SID.ir

سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۵۳۷) و... قصیده‌هایی بلند با ردیف نرگس ساخته‌اند و همین تکرار ردیف در بیش از هشتاد بیت پیاپی (چامهٔ نرگسی کمال اسماعیل، ۸۴ بیت است و چامهٔ سلمان، ۵۹ بیت دارد که) نشان آشکاری است بر اینکه این گل چه بستر آماده و باروری برای تصویرسازی است.

این‌ها گمانه‌هایی بود که تحلیل هرمنوتیکی نام *عبهرالعاشقین* پیش روی خواننده یا ناقد می‌گذارد و کتاب را در چشم او باغ و بوستانی، دسته‌گلی یا شاخ سوسن و نرگسی دیدنی، بوییدنی، تماشایی و... وامی‌نماید. بگذریم که همین خواننده با چنین پنداشتی، چون به سراغ کتاب می‌رود و به گشت‌وگذار در آن می‌پردازد، سبک و سیاق دشوار و پیچ و خم‌های بسیار کتاب که خود پیامد ترکیب‌های پیاپی، تصویرسازی‌های ناهم‌خوان، عبارت‌پردازی‌های بی‌سامان و لفظبازی‌های فراوان هستند، او را ناامید می‌کنند و با متنی بدخوان و دیریاب روبه‌رو می‌سازند؛ چنان‌که چه بسا از گشت‌وگذار در آن، نه تنها دامنی گل و ریحان، سنبل و ضیمران، نرگس و سوسن فراهم نمی‌آورد که پای از خار و خسک خسته، تهیدست و دل‌افسرده بازمی‌گردد. البته این‌ها به هیچ روی، نادیده گرفتن دیگر ارزش‌های کتاب نیست؛ چراکه این کتاب با همهٔ دشواری و بدخوانی، از نگاه تاریخ تصوف، آموزه‌های عرفانی و سبک‌شناسی نثر فارسی کتابی برجسته‌است، به‌ویژه اینکه هم یکی از نوشته‌های فارسی پیشامغول است و هم نویسندهٔ آن در علم و عرفان پایگاهی بلند دارد و هم از نخستین کتاب‌هایی است که موضوع بسیار ارجمند عشق را به گستردگی و ویژه بررسی کرده‌است.

سخن پایانی اینکه نخست بر این بودیم که نام چند عشق‌نامهٔ دیگر مانند *عطف‌الألف المألوف علی اللاّم المعطوف* دیلمی و *طوق الحمامهٔ* ابن‌حزم را نیز از نگاه نام‌پژوهی بررسی کنیم و اینک تا سخن بیش به درازا نکشد، آن را به گفتاری دیگر وامی‌نهیم.

۵. نتیجه

از بررسی‌هایی که دربارهٔ نام *عبهرالعاشقین* از نگاه نام‌پژوهی و به شیوهٔ هرمنوتیکی انجام گرفت، به‌ویژه از تحلیل‌های معنی‌شناختی واژهٔ عبهر، کم‌وبیش آشکار شد که این نام زیبا و هنری، هرچند در نگاه نخست نامی آشکار و آشناست، چندان که می‌پنداریم، آشنا و آشکار نیست؛ چنان‌که هم معنی و پیام آن و هم پیوندش با متن و مطالب کتاب نیازمند درنگ و تأمل است. همچنین، آشکار شد که بر بنیاد شیوه‌های بیانی و بلاغی، این نام هم می‌تواند به معنی باغ و بوستانی باشد که روزبهان به روی خوانندگان گشوده تا با تفرّج و

Archive of SID

www.SID.ir

تأمّل در آن، چم و خم عشق را بیشتر بشناسند و هم به معنی گل و شکوفه، یا سوسن یا نیلوفر، به‌ویژه نرگسی که نویسنده پیشکش خوانندگان و خواستاران کرده تا در رنگ‌وبوی و برگ‌وبار آن، راز و رمز عشق را بنگرند و ببویند. از پشتوانه‌ها و قرینه‌هایی که در پایان افزوده شد نیز آشکار شد که هرچند واژهٔ عبهر در این نام، پذیرای چند معنی است، اما معنی نرگس بر معانی دیگر برتری دارد. از بررسی‌های واژه‌شناختی پیش‌آمده، این نیز به دست آمد که به گمان بسیار واژه‌های عبهر و عبقر دو گویش از یک واژه‌اند؛ چنان‌که واژه‌های عنقر و عنقز به گمان بسیار، تصحیف و تحریف عبقر هستند.

پی‌نوشت‌ها

۱. گفتنی است عبقر نیز مانند عبهر واژه‌ای خاکستری و مه‌آلود است و فرهنگ‌نویسان عرب دربارهٔ آن که برایشان روشن نبوده، به پنداشت‌هایی دست زده‌اند؛ مانند اینکه عبقر نام سرزمین پریان است و از این رو، هر چیز نغز و نیکو، لطیف و ظریف، و شگرف و شگفت را پریانه و کار پریان پنداشته‌اند و عبقری خوانده‌اند. پنداشتی که ادّی‌شیر آن را نپسندیده‌است و پس از گزارش یادشده، چنین افزوده‌است: «و عندی أنّه معرّب آبکار و معناه الرّونق و العزّة والکمال» (ادّی‌شیر، ۱۹۹۰: ۱۱۴)؛ یعنی آن را عربی‌شدهٔ «آب‌کار» فارسی به معنی رونق، کمال، ارج و ارز دانسته‌است. جفری نیز چنین دیدگاهی دارد. او پس از یادکرد سخن ادّی‌شیر می‌افزاید: «تواند بود که این واژه در پهلوی مرکّب از آب به معنی جلال و شکوه... و کار باشد و روی هم به معنی اثر و دست‌ساخته‌ای باشکوه، یا مجلل و پرزرق و برق باشد. اما روی هم باید تصدیق کرد که این وجه اشتقاق بسیار ساختگی می‌نماید.» (جفری، ۱۳۸۶: ۳۰۲).

۲. «ریحان» که امروزه نام سبزه و سبزی ویژه‌ای است (شاه‌سپرم، اسپرغم و اسپرم)، و با واژهٔ «ریح» و «رایحه» به معنی «بو و بوی خوش» هم‌ریشه است، نخست نام هر گونه گیاه خوش‌بو بوده‌است و بعدها به شیوهٔ مجاز عام و خاص، گسترهٔ کاربردی آن تنگ‌تر شده، نام ویژهٔ اسپرغم شده‌است.

۳. نام این کتاب را درایتی *شقایق الأترنج فی دقایق البنج* آورده‌است و دو دست‌نوشت از آن به دست داده‌است (ر.ک؛ درایتی، ۱۳۸۹: ۱۲۱۰/۶) و طاهر سلیمان در تک‌نگاشته‌اش دربارهٔ احوال و آثار سیوطی که یک دست‌نوشت نیز از آن را نشانی داده، آن را با نام *شقایق الأترنج فی دقایق الغنج* آورده‌است (ر.ک؛ حموده، ۱۴۱۰: ۳۹۹).

۴. تنها دو نمونهٔ زیر را یافته‌ایم که عبهر در آن‌ها استعاره از زلف آمده‌است و به‌گمان از آن، معنی سنبل خواسته شده که نماد گیسوست:

با رخ و زلف ساقیان ما را — یاد نامد ز لاله و عبهر»
(سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۸۶۱/۲)

خیال عبهر مشکینت، ای صنم بنمود — در آتش دل من بوستان پُر عبهر»
(ازرقی، ۱۳۳۶: ۲)

در بیت نخست که بنیادی لفّ و نشری دارد، لاله با رخ و عبهر با زلف پیوند دارند و همین پیوند خواستار این است که عبهر باید به معنی سنبل باشد تا بتواند با زلف پیوند یابد و در بیت دوم، صفت مشکین که بیشتر صفت زلف است، چنین خواستاریی دارد، مگر اینکه مشکی، تنها به معنی سیاه باشد و عبهر مشکین، چشم سیاه. در هر دو بیت، دور نیست که عبهر تصحیف عنبر باشد.

Archive of SID

www.SID.ir

۵. این رباعی در کتاب‌هایی مانند ریاض‌العارفین به نام خرقانی آمده‌است (ر.ک؛ هدایت، ۱۳۸۸: ۴۲) و چون سبک و زبانش چندان با زبان و زمان خرقانی نمی‌خواند، به گمان بسیار از او نیست.

منابع

احمدی، بابک، (۱۳۸۰)، *ساختار و تأویل متن*، چ۵، تهران، مرکز.

ادی شیر، السید، (۱۹۹۰م.)، *معجم الالفاظ الفارسیه المعربه*، بیروت، مکتبه لبنان.

ازرقی هروی، ابوبکربن اسماعیل، (۱۳۳۶)، *دیوان*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، زوار.

اصفهانی، کمال‌الدین اسماعیل، (۱۳۴۸)، *دیوان*، تصحیح حسین بحرالعلومی، تهران، کتاب‌فروشی دهخدا.

انوری، اوحدالدین، (۱۳۶۴)، *دیوان*، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چ۳، تهران، علمی و فرهنگی.

بقلی شیرازی، روزبهان، (۱۳۶۶)، *عبهرالعاشقین*، تصحیح هانری کربن و محمّد معین، چ۳، تهران، منوچهری.

بیرونی، ابوریحان، (۱۳۷۰)، *الصیدنه*، تصحیح زریاب‌خویی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

جفری، آرتور، (۱۳۸۶)، *واژه‌های دخیل در قرآن*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران، توس.

حموده، طاهرسلیمان، (۱۴۱۰ق.)، *جلال‌الدین السیوطی عصره و حیاته و آثاره و جهوده فی الدرس اللغوی*، بیروت، المکتب الاسلامی.

حدود العالم، (۱۳۶۲)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری.

خواجوی کرمانی، کمال‌الدین، (۱۳۶۹)، *دیوان*، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چ۲، تهران، پاژنگ.

خوارزمی، حسین، (۱۳۸۴)، *جواهرالاسرار*، تصحیح محمدجواد شریعت، تهران، اساطیر.

درایتی، مصطفی، (۱۳۸۹)، *فهرستوارهٔ دست‌نوشت‌های ایران (دنا)*، تهران، کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی.

دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، *لغتنامه*، چاپ دوم دوره جدید، تهران، مؤسسه لغتنامه.

دهلوی، حاجب خیرات، (۱۳۵۲)، *دستورالافاضل*، به‌اهتمام نذیر احمد، تهران، بنیاد فرهنگ.

سعدی، ابومحمد مشرف‌الدین، (۱۳۸۵)، *غزل‌های سعدی*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.

سلمان ساوجی، جمال‌الدین، (۱۳۶۷)، *دیوان*، به اهتمام منصور مشفق، تهران، صفی‌علی‌شاه.

سنایی، مجدودبن آدم، (۱۳۶۵)، *دیوان*، تصحیح مدرس رضوی، چ ۳، تهران، کتابخانه سنایی.

کرمینی، علی‌بن‌محمد، (۱۳۸۵)، *تکمله الاصناف*، تصحیح علی رواقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

کسایی مروزی، مجدالدین ابوالحسن، (۱۳۸۲)، *اشعار حکیم کسایی مروزی*، به‌کوشش مهدی درخشان، تهران، دانشگاه تهران.

کشمیری، میرزا محمدعلی، (۱۳۸۸)، *تذکره زعفران‌زار کشمیر*، تصحیح کریم نجفی برزگر، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

مخلص لاهوری، آنندرام، (۱۳۹۵)، *تصحیح چندر شیکهر و...* ، تهران، سخن.

سعد سلمان، مسعود، (۱۳۶۴)، *دیوان*، تصحیح مهدی نوریان، اصفهان، کمال.

منوچهری دامغانی، احمدبن قوص، (۱۳۷۰)، *دیوان*، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار.

Archive of SID

www.SID.ir

مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۹۳)، *کلیات شمس*، تصحیح فروزانفر، تهران، هرمس.
ـــــــــــــــــــ ، (۱۳۷۵)، *مثنوی*، تصحیح عبدالکریم سروش، تهران، علمی و فرهنگی.
میبدی، رشیدالدین، (۱۳۵۷)، *کشف الاسرار*، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر.
هدایت، رضاقلی، (۱۳۸۸)، *ریاض العارفین*، تصحیح ابوالقاسم رادفر، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
وطواط، رشیدالدین، (۱۳۳۹)، *دیوان*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، کتابخانهٔ بارانی.

Archive of SID

www.SID.ir